

« یک پرونده، دو قتل» • گپی با نیلوفر بیضایی

آخرین کار تئاتری نیلوفر بیضایی «یک پرونده، دو قتل» نام دارد که از جمله در آلمان و سوئد به روی صحنه می‌رود. «یک پرونده، دو قتل» نمایش مستندی است از قتل پروانه و داریوش فروهر که یازده سال پیش در ایران اتفاق افتاد.

نیلوفر بیضایی از کارگردانان پر کار و معروف خارج کشور محسوب می‌شود. او با پشتوانه‌ی تئاتری که از خانه‌ی پدری با خود به همراه آورده، زود وارد عرصه کارگردانی تئاتر شد و از همان سال‌های نوجوانی هر سال منهای استثنائاتی، یک نمایشنامه را به‌روی صحنه برده است. تازه‌ترین اثر نمایشی او به نام «یک پرونده، دو قتل» پس از نمایش در شهرهای فرانکفورت آلمان و گوتبورگ سوئد، در چارچوب فستیوال شهر کلن که از اواخر اکتبر تا اواسط نوامبر برگزار می‌شود، به اجرا درمی‌آید.

دوچه وله: مدتی است که کارگردانهای تئاتر ایرانی به نمایشنامه‌های کم‌دی روی آورده‌اند؛ شاید هم برای جلب تماشاگر بیشتر! شما چه طور در این گیرودار به سراغ یک تئاتر دراماتیک، آن هم قتل‌فروها رفتید؟

نیلوفر بیضایی: راستش را بخواید، تئاتر کم‌دی اصولاً نه به حال و هوایم می‌خورد و نه به نوع کاری که دوست دارم انجام بدهم، هرچند خودم ممکن است که بعضی از تئاترهای کم‌دی را دوست داشته باشم. به‌رحال اصولاً هر کسی نوع کاری که می‌کند، به آن باید نزدیک باشد و به چیزی که به آن مسلط است. به‌رحال کارهای با این سمت و سو بیشتر با روح خود من جور است.

احتمالاً وحشت از فراموش شدن این فجایع نبوده که شما را به بازسازی این صحنه‌ها وادار کرده؟

بله، آن بخش اصلی همین است. مسلم است. یکی این است که به‌رحال این فرم از تئاتر را می‌پسندم و بحث دیگرش برمی‌گردد به محتوا. آنجا دقیقاً این چیزی که شما می‌گویید درست است. مسلم است، برای این که به‌رحال پرونده‌ی بازی است از قتل یکسری آدم از سنین مختلف، آدم‌هایی که از نظر فرهنگی در جامعه ایران تأثیرگذار بودند و به یکباره در عرض مثلاً ۲۴ ساعت تکتک این‌ها در جاهای مختلف کشته می‌شوند. این نه تنها یک پرونده‌ی باز است، یک پرونده‌ی ملی باز است، بلکه برای خود کسانی مثل ما، روشنفکران، نویسندگان این مسئله‌ای است که این گونه آدمها چرا باید حذف شوند و این رویداد برای بازماندگانشان و اصولاً برای جامعه چه معنایی داشته است. همه‌ی این پرتره‌ها، همه‌ی این تأثیرها مسلماً باعث شده که من به سراغ این موضوع بروم.

به سراغ خود نمایشنامه برویم. شما در آغاز نمایشنامه نوشته‌اید که ناقوس ده بار می‌زند. آیا این ده بار زدن ناقوس مفهوم خاصی دارد؟

در ساعتی که فروهرها را کشتند، در حقیقت در خانه را می‌زنند و وارد خانه می‌شوند، چیزی حدود ۱۰ و ۴۰ دقیقه گفته می‌شود که هست. برای خود من این ده بار زدن ساعت در حقیقت نشانه‌ی زمانی است که این قتل اتفاق افتاده.

یکی از کاراکترهای اصلی شما، شاید هم کاراکتر اصلی شما در این نمایشنامه ندا نام دارد. مفهومی از درآمیختن حال و گذشته. آیا این ندا که کنجکاوانه به دنبال منزل فروهرها می‌رود، حلقه‌ای دیگر از همان «قتل‌های زنجیره‌ای» می‌تواند باشد؟

بله؛ در حقیقت نماینده‌ی نوعی کنجکاوی است که در درون خود این جامعه، در درون نسل جوانتر وجود دارد. در مورد اتفاقات و فجایعی که در این جامعه از سوی دولت بر ملت می‌رود و این که هر نوع کنجکاوی که

دنبال می‌شود، به شکلی سرکوب می‌شود و خود کسی که کنجکاوی را نشان می‌دهد، اصولاً مورد تهدید قرار می‌گیرد. این مثل یک دایره است، یعنی از یکجایی شروع می‌کند که در آن جامعه از این دایره خارج شوی، ولی این شکل امنیتی بسیار کنترل‌کننده‌ی حکومتی عملاً هر نوع کنجکاوی را به خطر بدل می‌کند. بهرحال تمام اینها عواملی است که این شخصیت ندا شکل بگیرد.

در نمایشنامه‌ی شما آمده است که تعداد ضربات چاقو به پروانه دو برابر ضرباتی بوده که به داریوش فروهر زده شده و برای اولین بار در تاریخ این دوران سهم بیشتر به زن داده می‌شود. آیا مفهوم دیگرش این نیست که گناه زنی که دنبال سیاست می‌رود، دو برابر حساب می‌شود؟

می‌تواند این طور فهمیده بشود. بهرحال آن چیزی که وجود دارد در پرونده‌ی مربوط به این قتل‌ها این است که بعداً در (تحقیقی) که انجام شده، تعداد ضربات چاقو که به پروانه فروهر زده شده است، واقعاً دو برابر داریوش فروهر بوده. این به هر حال یک نشانه است از این که در مملکتی که به طور قانونی در هر چیزی که به حضور اجتماعی مربوط می‌شود، زنان نصف حقوق مرد را دارند، اما عملاً مجازات این حضور در عرصه‌ی اجتماعی شاید دو برابر باشد.

شما در بسیاری از این صحنه‌ها مونولوگ‌های واقعی مستند را با اسامی حقیقی قاتل‌ها جا داده‌اید. صحنه‌هایی که بیشتر مستندسازی است تا این که تخیل کارگردان در آن به کار رفته باشد. به نظر شما به اندازه‌ی کافی این اسناد تا به حال رو نشده‌اند؟

بله، این طور هست. ولی هدف من در این کار خاص هم این نبوده که از آن مجموعه‌ای که در مورد این واقعه وجود دارد، اینها را در یکجایی جمع کنم، بلکه تماشاگری را که احتمالاً بسیاری از این اطلاعات را جسته گریخته دارد، در فضایی قرار بدهم که بتواند به نوعی از یک زاویه‌ی دیگر ارتباط برقرار بکند. مثلاً بازمانده‌های این آدم‌ها کی هستند، چه جور می‌اند، بعد از مرگ این آدم‌ها در زندگی آدم‌های دیگر چه اتفاقی افتاده است؟ و خود آنهایی که دست به این قتل زدند، چگونه می‌توانستند و اصولاً چه چیزی باعث می‌شود که بتوانند به این شقاوت رفتار بکنند؟ این اعتقاد در آنها چه اندازه قوی بوده؟ بهرحال خیلی چیزهای دیگری هست که در حین این که آدم گزارش را می‌خواند، شاید در آن لحظه در ناخودآگاهش عمل بکند. من خواستم آن ضمیر ناخودآگاهی را که در اثر شنیدن یک چنین خبری درجا بیدار می‌شود، آن را زنده بکنم و تماشاگر را در این موقعیت قرار بدهم. بهرحال شاخه‌ی هنری که من در این کار انتخاب کردم، تئاتر مستند است و تئاتر مستند لزومی ندارد... بهرحال فیکسیون و واقعیت باهم مسلم است که درمی‌آمیزد، ولی اساس آن چیزی که مبنای کار قرار می‌گیرد، در حقیقت مستندات است. در حقیقت فکر کردم که به این شکل می‌شود که باز بودن این پرونده و عمومی بودن آن فاجعه‌ای را که برای یک سرزمین می‌تواند بوجود بیاورد و بی‌اعتنایی به چنین مسائلی و چنین قتل‌هایی را از طریق کار هنری یادآوری کرد.

هم پرستو فروهر کوشش می‌کرده که از سیاست فاصله بگیرد و هم ندا به مأموران انتظامی می‌گوید که من اصلاً اهل سیاست نیستم. منظور شما عنوان کردن جامعه‌ای است که به جبر به سیاست سوق داده می‌شود؟

صددرصد. جامعه‌ای است که حتا اگر این آدم‌ها در یک شرایط عادی زندگی می‌کردند، اصولاً به این شکل که الان اتفاق افتاده، زندگی‌شان با سیاست درمی‌آمیزد. شاید بعضی از آنها علاقمند می‌بودند به سیاست و بعضی نه. ولی این امکان انتخاب را می‌داشتند که عملاً جهت زندگی‌شان به کدام سو می‌رود! در کشوری مثل کشور ما با حکومتی که این چنین همه عرصه‌های زندگی را کنترل می‌کند، عملاً هیچ راه دیگری وجود ندارد. یعنی زندگی انسان از بدو تولد یک زندگی سیاسی شده‌ای است که یا باید آن طوری که هست پذیرفته شود، یا به محض این که کنجکاوی در موردش به خرج بدهید، عملاً تمام حیات و هستی‌تان به خطر می‌افتد و از شما عکس‌العمل می‌طلبد.

مصاحبه‌گر: الهه خوشنام
تحریریه: شهرام احدی